



# والیان مکه

## (از صدر اسلام تا کنون)

تألیف و تحقیق: هادی امینی

ترجمه: محسن آخوندی

فداست و عظمت و جلالتی امتداد یافته از ذات خداوندی واحد احد است و از طرفی دربرگیرنده خانه خدا است که آن را برای مردم، مایه برکت قرار داده، در آن آیات بیّنات است و هر کس داخل آن شود، آمن خواهد بود و از روزی که انسان بر کره زمین پای نهاد، چنین بوده

والیان و فرمانروایانی که امارت مکه و حکومت آن را برعهده داشتند، در طی قرون گذشته، چه در عهد جاهلی و چه در دوران تابناک اسلام، مکه و شعائر و مآثر و ساکنان و زائران آن را مورد توجه و عنایت بسیار خود قرار می دادند؛ چه، مکه از طرفی دارای

و تا ابد چنین خواهد بود.

به همین جهت است که می بینیم خلفا و سلاطین در عهد اسلام، حاکمان و والیانی را بر آن می گماشتند که به زیور ایمان، فضیلت، خیر، صلاح، تقوا و بزرگواری آراسته باشند تا مگه را همانند دیگر شهرها مپندارند و برای آن موقعیتی برتر و متمایز از هر حیث قائل باشند.

البته، کسانی نیز به زور شمشیر بر مگه حکومت یافته اند و ساکنان مگه را مورد آزار و فشار قرار داده اند، لیکن حکومت آنان دوامی نداشته و پس از مدت کوتاهی حکومت را به دیگران سپرده اند.

والیان و حاکمانی که از جانب خلفا و سلاطین در دوران اسلامی بر حرمین شریفین مأمور می شدند و اغلب از میان اشخاص صاحب فضیلت و شرافت و تقوا و مؤمن انتخاب می شدند تا حرمین شریفین را در ردیف دیگر شهرهای اسلامی قرار ندهند.

آنها باید شرافت مگه و مدینه را با اخلاص و صداقت رعایت می کردند و

همه جهات و شئونات و مسؤولیتها را در نظر می گرفتند. گاهی بعضی پیدا می شدند که به زور شمشیر و ستم، این مقام را به دست می آوردند، لیکن مدت حکومت و زندگی آنان چندان طول نمی کشید و چند صباحی بیش در آن منصب باقی نمی ماندند و جای آنها را افراد صالح می گرفتند و آنان به کلی فراموش می شدند. این مطلب حتی در عهد رسول اکرم - ص - و خلفا نیز صادق است. پیامبر اسلام - ص - پس از اینکه مگه را فتح کردند و آهنگ خروج از مگه را به جانب حنین (در دهه اول شوال سال هشتم هجری) داشتند، یکی از بهترین اصحاب خود را به عنوان حاکم مگه تعیین فرمودند. مورخان می نویسند: پیامبر، عتاب بن اسید ابن ابی العیص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن کلاب قرشی اموی را - که در فتح مگه اسلام آورد و نیز مرد صالح و فاضلی بود و حدود بیست و چند سال داشت - به حکومت مگه مأمور فرمود.

او در برابر مؤمنان ملایم و در برابر

دیگران شدت عمل داشت و می‌گفت: به خدا! هر که را دانستم که از نماز جماعت اعراض کرده است، گردن زده‌ام، زیرا جز منافق هیچکس از نماز جماعت اعراض نمی‌کند.

اهل مکه گفتند: یا رسول الله - ص - تو یک اعرابی خشک را بر بندگان خدا حاکم کرده‌ای؟! پیامبر - ص - پاسخ فرمود: من در خواب دیدم که او بر در بهشت آمد، حلقه در را گرفت و به صدا درآورد تا در باز شد و داخل بهشت گردید.<sup>۱</sup>

روایت کرده‌اند که عتاب گفت: در انجام وظیفه‌ای که از جانب رسول خدا - ص - به من محول شده بود، به دو بُرد رسیدم که آن دو را به تن غلامم (کسان) پوشاندم و هرگز احدی از شما نمی‌تواند ادّعا کند که من چیزی از او دریافت کرده‌ام، چرا که پیامبر - ص - روزانه دو درهم برای من مقرر فرمود و خداوند شکمی را که با دو درهم سیر نشود، هیچگاه سیر نکند. او در زمان خلافت ابوبکر درگذشت، گفته‌اند که مرگ او و ابوبکر در یک روز واقع

شده است.<sup>۲</sup>

چون حضرت رسول - ص - عتاب را به ولایت مکه گماشت، فرمود: «می‌دانی تو را بر چه کسانی فرمانروا کردم؟ من تو را بر اهل خدا ولایت دادم، پس با آنها به خوبی رفتار کن» و این کلام را سه بار تکرار نمود.

در اینجا مناقشه و جدالی بین مورخان وجود دارد. آنان گفته‌اند: عتاب اولین کسی نبود که پیامبر - ص - او را به حکومت مکه انتخاب فرمود، بلکه حضرت به هنگام عزیمت به حنین، معاذ بن جبل بن عمرو بن اوس بن عابد این عدی بن کعب بن عمرو بن ادی بن علی بن اسد بن سارده بن یزید بن چشم بن عدی بن بابی بن تمیم بن کعب بن سلمه ابو عبدالرحمن انصاری خزرجی را که در شام به بیماری طاعون در سالهای ۱۷ یا ۱۸ هجری درگذشت، تعیین فرمود که در دانش و تمیز حلال از حرام پیش کسوت بود.

ابو ادريس خولانی می‌نویسد: او سفید چهره و دارای دندانهای سفید و براق و چشمانی سیاه بود.

کعب بن مالک گفته است که: او جوانی زیبا و سخاوتمند و از بهترین جوانان قوم خود بود و در تمام مشاهد شرکت کرده بود. نبی اکرم - ص - امارت یمن را به او سپرد و هنگام وداع به او فرمود: «خداوند، تو را از پس و پیش، راست و چپ، بالا و پائین و از شرانس و جن محافظت فرماید».

نوفل فروه می گوید: ما او را به ابراهیم - ع - تشبیه می کردیم. ابونعیم در حلیة الاولیاء می نویسد: او امام فقیهان و گوهر دانشمندان بود، در واقعه عقبه و بدر و دیگر مشاهد شرکت داشت و یکی از بهترین جوانان انصار از حیث جِلم، حیا، سخاوت و زیبایی بود. صحابه از او روایت کرده اند که خواسته هایش از خداوند به اجابت می رسید. گفته اند: رسول اکرم - ص - در موقع عزیمت به حنین، معاذ بن جبل سلمی انصاری را به حکومت مکه تعیین فرمود و دستور داد که به مردم قرآن بیاموزد و به دین آشنایشان کند. بین این گفته ها چنین می توان سازش داد که نبی اکرم - ص - عتاب را امیر مکه و معاذ را

پیشوا و فقیه آن شهر قرار داد. ابن عبدالله نیز این مطلب را بیان می کند و می گوید که: عتاب روز فتح مکه اسلام آورد و پیامبر - ص - پس از فتح مکه، هنگام عزیمت به حنین، او را حاکم مکه قرار داد، او در آن سال (سال هشتم هجری) امر حجاج مکه را به عهده گرفت و مشرکین نیز حج را به شیوه خود به عمل آوردند، سپس اضافه می کند که عتاب همچنان پس از رحلت پیامبر - ص - حکومت مکه را داشت و ابوبکر نیز او را در این منصب باقی گذاشت و سرانجام در این منصب نیز وفات یافت.<sup>۳</sup>

سپس حکومت مکه به حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم ابن عبدمناف بن قصی بن کلاب قرشی هاشمی رسید، که در زمان خلافت عثمان در بصره درگذشت. حارث بن نوفل به بصره منتقل شد و در ولایت عبدالله بن عامر بن کریر خانه ای در آنجا ساخت و صاحب فرزندی شد به نام عبدالله که به او «بیه» می گفتند.

گفته اند: پیامبر اسلام - ص - حارث

کوچکتر قومم، پس اگر خیر و خوبی نمی‌دانستم؟ فرمود: «جز آنکه می‌دانی مگوی.»

طبری نیز در ذیل فدیله به سند خود از عبدالله بن حارث از پدرش نظیر این را روایت کرده است. طبری در همان کتاب با سند خود از عبدالله بن حارث بن نوفل و او از پدرش روایت می‌کند که پیامبر - ص - هنگامی که صدای مؤذن را می‌شنید که می‌گفت: «اشهد ان لا اله الا الله»، «اشهد ان محمداً رسول الله»، می‌فرمود: «چنین است که می‌گوید» و وقتی مؤذن می‌گفت: «حسّی علی الصلوة»، می‌فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله» و هنگامی که مؤذن می‌گفت: «حسّی علی الفلاح»، باز می‌فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله».<sup>۴</sup>

پس از حارث، محرز بن حارثة بن ربیعة بن عبدالعزی بن عبد شمس بن عبدمناف قرشی، ولایت مکه را عهده‌دار شد و بعد از او قنفذ بن عمیر بن جدعان قصیمی و بعد نافع بن عبدالحارث بن حباله بن عمیر بن حارث ابن عمرو بن حسان خزاعی... که در روز

را والی جدّه ساخت و از این جهت او در حنین شرکت نداشت. پدرش پسر عموی پیامبر بود و در زمان حیات پدرش، پسرش عبدالله به دنیا آمد. وی در سال ۳۵ هجری درگذشت.

در کتاب صفین تألیف نصر بن مزاحم آمده است که امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - او را مأمور قریش بصره کرد. در کتاب تجارب السلف، تألیف هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی نوشته شده: او در صلح بین امام حسن - ع - و معاویه واسطه بود.

ابن سعد در کتاب طبقات خود، روایتی را از عبدالله بن حارث و او از پدرش نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم - ص - نماز میت را به آنها چنین تعلیم داد:

«خداوندا! زندگان و مردگان ما را ببخشای و میان ما را اصلاح کن و میان قلبهای ما الفت بیانداز. خداوندا! از بنده تو فلان بن فلان، جز خوبی چیزی نمی‌دانیم و تو داناتری به او، او را ببخشای.» به حضرتش گفتم: من

عبدالعزی بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی عبشمی والی مکه گردید که سبط رسول اکرم - ص - و مادرش زینب بود، او را برای شیرخوردن به بنی غاضره سپرده بودند که رسول اکرم - ص - او را از آنها به مناسبت اینکه ابوالعاص در مکه مشرک بود جدا کرد.

سپس خالد بن عاص بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم مخزومی بر مکه حاکم گردید و پس از او عبدالله بن خالد بن اسید بن ابی العاص ابن امیه بن عبد شمس قرشی، برادرزاده عتاب بن سعید جانشین شد و پس از او عبدالله بن عامری حضرمی... که در زمان قتل عثمان، او حاکم مکه بود.

ابن اثیر در الکامل می نویسد: عایشه پس از حج و مراجعت از مکه، چون از قتل عثمان با خبر شد، برای خونخواهی عثمان به مکه مراجعت کرد و بر آن تشویق و ترغیب می نمود. عبدالله بن عامر که از جانب عثمان، فرماندار مکه بود به او گفت که نخستین طالب خونخواهی عثمان است بدینگونه نخستین کسی بود که این دعوت را

فتح مکه اسلام آورد و از بزرگان و فضلای صحابه بود و بعد طارق بن مرتیع کنانی بن حارث بن عبد مناف و سپس عبدالرحمن بن ابزی خزاعی که رسول اکرم - ص - را درک کرده، پشت سرش نماز خوانده بود، وی کوفی بود و به نیابت از نافع بن عبدالحارث، این پست را به عهده گرفته بود. گفته اند که: عمر تا وقتی با نافع در عسفان ملاقات کرد، به او گفت: چه کسی را بر مکه گماشته ای؟ جواب داد: عبدالرحمن بن ابزی را، عمر گفت: غلام بنده ای را بر آنها گماشته ای، او جواب داد: او قاری کتاب خدا و عالم به واجبات است.

ابویعلی روایت را به سند دیگری نقل کرده و در آن چنین آمده است: «من او را قاری ترین و فقیه ترین آنان در دین خدا یافتم».

عمر به خاطر گماشتن ابن ابزی به خشم آمده و نافع را بر این کار، مورد سرزنش قرار داده بود؛ زیرا ارزش اهالی مکه در نظرش عظیم بود، اما با شنیدن این سخنان، خشمش فروکش کرد.

پس از او، علی بن عدی بن ربیعه بن

یک بیعت شکننده است.

چون حضرت - ع - به خلافت رسید، اوضاع و احوال والیانی که بر مکه و سایر شهرها حکومت داشتند را مورد تجدیدنظر قرار داد. خالد بن عاص بن هشام بن مغیره بن عبدالله مخزومی را از مکه عزل کرد و ابوقتاده، حارث بن ربیع بن بلدمة بن خناس بن سنان بن عبید ابن عدی بن غنم بن کعب بن مسلمه انصاری مدنی را به جای او گماشت.

وی در سال ۳۸ یا ۴۰ هجری در خلافت امیرالمؤمنین - ع - درگذشت. او محدث بود و در جنگ احد و جنگهای بعد، حضور داشت و به عمل خالد بن ولید در مورد قتل مالک بن نویره و عقد همسرش اعتراض کرد و بر اسب خود سوار شد و خود را به ابوبکر رساند و داستان را برای ابوبکر بازگفت و سوگند یاد کرد که در هیچ اردویی که تحت فرماندهی خالد بن ولید باشد شرکت نخواهد کرد. ابوبکر گفت: راستی که غنائم، اعراب را فریفته است و خالد، مأموریتی را که به او داده بودم رها کرده است.

اجابت کرد و بنی امیه از او پیروی کردند. آنگاه امیرالمؤمنین علی - ع - زمام خلافت را در روز جمعه بیست و پنجم ذیحجه سال ۳۵ هجری به دست گرفت. (بین کشته شدن عثمان - که در ۱۸ ذیحجه اتفاق افتاد - و زمامداری امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - یک هفته فاصله بود).

حاکم در المستدرک با سند خود روایت کرده است که: علی - ع - سال ۳۵ هجری خلافت را عهده دار شد، در حالی که ۵۸ سال و چند ماه داشت. روایات در این باره مختلف است. عده ای گفته اند پس از چهار روز و برخی دیگر معتقدند پس از پنج روز و گروهی هم گفته اند پس از ۳ روز از قتل عثمان با امیرالمؤمنین علی - ع - بیعت کردند و حاکم می گوید: صحیح ترین روایت این است که علی - ع - تا به خاک سپردن عثمان از بیعت گرفتن امتناع کرد. سپس آشکارا بر بالای منبر حضرت رسول - ص - از مردم بیعت گرفت و نخستین کسی که بیعت کرد طلحة بن زبیر بود، حضرت فرمود: این بیعت،

روح خویش را در اختیار او قرار داده‌اند؛ تا آنکه می‌گوید: خلاصهٔ مستفاد این حدیث، ترغیب و تشویق بر انجام گرامی‌ترین کارها و دوری از هر چیزی است که انسان را در معرض لغزش و پستی قرار می‌دهد.

در تهذیب التهذیب آمده است که: اهل کوفه روایت کرده‌اند که ابوقتاده در سال ۵۴ هجری در کوفه درگذشته و علی - علیه‌السلام - بر او نماز خوانده است. [این گفته صحیح نیست، زیرا امیرالمؤمنین در ماه رمضان سال ۴۰ هجری به شهادت رسید].<sup>۵</sup>

پس از مدّتی، امیرالمؤمنین ابوقتاده را عزل و به کوفه احضار فرمود و به جایش قثم بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف قرشی هاشمی، پسر عمومی پیامبر - ص - را گماشت. مادرش ام‌الفضل و خود برادر رضاعی امام حسن مجتبی - ع - بود.

روایت کرده‌اند که ام‌الفضل به حضرت رسول اکرم - ص - گفت: دیدم یکی از اعضای تو در خانه من است. رسول اکرم - ص - فرمود: خوب دیدی،

روایت کرده‌اند که حضرت رسول - ص - در سفری بود، نزد ابوقتاده وضو گرفت، پس از وضو مقداری آب در ظرف وضو باقی ماند، پس چون روز، به شدت گرمای خود رسید و تشنگی بر مردم غلبه کرد، نزد پیامبر شتافته، از او آب طلبیدند، پیامبر اکرم - ص - با مقدار آبی که باقیمانده بود، همگی را سیراب کرد، آنگاه خطاب به ابوقتاده فرمود: «بنوش». او گفت: «نه، ای رسول خدا! شما بنوشید». پیامبر فرمود: «سقای مردم، آخر از همه آب می‌خورد» ابوقتاده از آن آب خورد، سپس رسول خدا - ص - نیز از آن آب نوشید.

صاحب ضود الشهاب در شرح این کلام گفته است: این سخن پیامبر که فرمود: سقای قوم، آخرین نفری است که آب می‌نوشد، اشاره به خلق کریمه‌ای دارد که مکرراً به اصحاب خود گوشزد می‌نمود؛ چرا که ساقی قوم تشنه و خسته، اگر خود اول آب بخورد، دلیل بر حرص و بی‌اعتنایی او به یارانی است که به او متکی شده‌اند و زمام جسم و



فاطمه دخترم، فرزندی خواهد آورد که تو با شیر قُثم، او را شیر خواهی داد، پس امام حسن - ع - به دنیا آمد و او با شیر قُثم حسن مجتبی را شیر داد. قُثم به پیامبر اکرم - ص - شباهت داشت. ابن ضحاک از ابن عباس نقل می‌کند که عباس چون فرزندش، قُثم را دید، او را در آغوش گرفت و بر سینه خود چسباند و شباهت او را به پیامبر چنین بیان کرده است:

حبی قُثم شیه ذی الانف الاشم  
 نبی زى النعم برغم من رغم  
 ابن عبدالله بن جعفر روایت کرده است که من با عبیدالله و قُثم، پسران عباس بازی می‌کردیم، رسول خدا - ص - سواره بر ما گذر کرد (اشاره به قُثم کرده) فرمود: این بیچه را به نزدیکم آورید، حضرت او را بلند نموده و بر حیوان سوار کردند، آنگاه مرا در مقابل خود قرار داده و برایمان دعا کردند.

و نیز از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که گفت: آخرین ملاقات را با پیامبر، قُثم داشت، یعنی آخرین کسی بود که از قبر پیامبر خارج شد، مغیره بن شعبه

مدعی شده که آخرین نفر من بودم، و حضرت امیرالمؤمنین علی - ع - این ادعا را رد کرد و فرمود: آخرین نفر قُثم بن عباس بود.

و نیز گوید قُثم از طرف امیرالمؤمنین علی - ع - والی مکه بود. حضرت امیر خالد بن عاص بن هشام را که از جانب عثمان والی بود عزل فرمود و ابتدا ابوقتاده انصاری و سپس قُثم بن عباس را به جای او گماشت و او تا شهادت حضرت علی - ع - این منصب را داشت. زبیر بن بکار گوید: علی - ع - قُثم بن عباس را به مدینه والی ساخت. قُثم در سمرقند شهید شد و گویند در عهد عثمان در آنجا فوت کرد و قبرش در خارج سمرقند واقع شده و مزارش دارای گنبدی بلند موسوم به «مزارشاه» است.<sup>۶</sup> داود بن مسلم که ساکن مدینه و شاعری بود که هر دو حکومت اموی و عباسی را درک کرده بود، در باره قُثم اشعاری می‌سراید.<sup>۷</sup>

پس از شهادت امیرالمؤمنین - ع - خلافت را امویان و سپس عباسیان غصب کردند. حاکمان و والیان حرمین

دست یافت و بدینگونه حکومت شرفا در مکه آغاز شد. پس از وی، برادرش ابوالفتوح حسن بن جعفر حسنی حاکم گردید و مدینه را نیز بر قلمرو حکومت خود افزود و حکومت بنی مهنا حسینین را در سال ۳۹۰ هجری از میان برد. ابوالفتوح در مکه همچنان حاکم بود تا در سال ۴۳۰ هجری درگذشت. ولی حاکم عبیدی در طول زمانی که ابوالفتوح از اطاعت او سرباز زده بود، پسر عموی او - تاج المعالی محمد - را حاکم مکه کرد و چون ابوالفتوح به اطاعت از حاکم عبیدی برمی‌گردد، باز از جانب وی حکومت را به دست می‌گیرد و حاکم عبیدی به او و بزرگان بنی حسن اموال و هدایای فراوان می‌بخشد. او بارها با مردم مدینه به جنگ برخاست و در یکی از جنگها، بر آنجا دست یافته، به مدت ۲۳ سال بر حرمین شریفین و حجاز حکم راند.

در سال ۴۵۵ هجری، علی بن محمد صلیحی حاکم یمن به مکه آمد و حکومت را از دست فرزندان ابوالطیب بازپس گرفته، به ابوهاشم محمد بن

شریفین توسط آنها تعیین می‌شدند. آنها حکام و والیانی را بر حرمین شریفین می‌گماشتند تا آنکه در سال ۳۳۸ هجری، یعنی در زمان اخشیدیان، حرمین شریفین با پیروزی و غلبه امیر جعفر بن محمد بن حسن بن محمد بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب از سیطره و حکومت آنان آزاد شد.

شاید ولایت جعفر بر مکه، پس از مرگ کافور اخشیدی و پیش از گرفتن عبیدیان مصر از دست اخشیدیان بوده است... انقراض دولت اخشیدیان پس از مرگ کافور بوده است. (مرگ وی در ماه جمادی الاول سال ۳۵۶ یا ۳۵۷ هجری اتفاق افتاد). در سال ۳۵۸ هجری، دولت اخشیدیان به دست قائد جوهر غلام معز فاطمی، امیر مغرب منقرض گردید و جعفر در یکی از این سالها به ولایت رسید. وی به نام خلیفه فاطمی خطبه می‌خواند و بر منبر، خلیفه فاطمی را ثنا می‌گفت. وی چندین سال در آنجا حکومت کرد و پس از مرگ وی، پسرش عیسی بر حکومت مکه

رعیت رفتار نیک داشت.

در سال ۵۹۵ هجری، شریف ابو عزیز قتاده بن ادریس بن مطاعن عبدالکریم بن عیسی بن حیف بن سلیمان ابن علی بن عبدالله بن محمد بن موسی ابن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب حسنی نبیعی مکه را تحت سلطه خود درآورد. او نیای سلسله شریف‌ها در مکه است. وی به زور شمشیر سلطنت حجاز را به دست گرفت و هاشمیان را از آنجا راند و امیر محمد بن مکر بن فلیته را به قتل رساند. قتاده، ستمگری خونریز، سختگیر و سنگدل بود. ناصر یا پدرش مستنصر عباسی، او را به جانب عراق فرامی‌خواند و به او وعده‌ها می‌دهد، او دعوت را پذیرفته، به جانب عراق حرکت می‌کند و چون به نزدیکی نجف رسید، ترس او را فراگرفت و هنگامی که به مشهد شریف رسید، اهل کوفه به استقبالش بیرون آمدند و در میان آنان گروهی بودند که شیر زنجیر بسته‌ای را همراه می‌آوردند و چون قتاده این شیر را دید، فال بد زده

جعفر بن محمد بن عبدالله بن ابی هاشم محمد بن حسین بن محمد بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب حسنی سپرد و او از طرف صلیحی حاکم گردید. وی از اشراف حسنی بود و با مردم به نیکی و عدل و داد رفتار می‌کرد و قلوب مردم از او خرسند بود و در زمان حکومتش، قیمت کالاها ارزان گردید و ثناگوی بسیاری میان مردم پیدا کرد. او خانه کعبه را با پوشش سفیدی پوشانید و بنی‌شبهه را از کارهای زشتشان باز داشت و زیورآلاتی را که بنی‌ابوطالب برداشته بودند، به کعبه بازگردانید. (آنان خانه کعبه و ناودان را از هر گوهری لخت کرده بودند). تا آنکه بیماری و با به مکه راه یافت، که به دنبال آن علی بن محمد صلیحی به یمن بازگشت و محمد بن ابی هاشم در مکه جانشین او شد. حسنینان گرد او جمع شدند و حکومت بین آنان دست به دست می‌گشت تا نوبت به فلیته ابن قاسم بن محمد بن جعفر در سال ۵۱۸ هجری رسید. او مردی دلیر و نیرومند و از ادیبان و شاعران بود و با

دیگر فرزند قتاده، امیر راحج است که در سال ۶۴۵ هجری درگذشت و پس از برادرش حسن به حکومت مکه رسید. اُقتب مسعود بن کامل، مدتی بر مکه مستولی شد و امیر راحج بن قتاده را از آنجا راند، وی قهرمانی دلاور بود. آنگاه پس از برادرش، ابوسعید حسن بن علی بن قتاده با وی در حکومت مکه شریک شد و سپس ابوسعید به تنهایی حاکم گردید. وی قهرمانی دلاور و مادرش کنیزی حبشی بود. او در سال ۶۵۱ هجری وفات یافت.

حکایت کرده‌اند که اباسعد در یکی از جنگها با جمع زیادی به میدان آمده بود، چون دو سپاه در برابر یکدیگر قرار گرفتند، مادرش سوار بر شتر، در هودجی سوی او آمد و کسی را در طلب او روانه ساخت. چون بیامد به او گفت: تو در موقعیتی هستی که اگر پیروز و یا کشته شوی، گویند: فرزند رسول خدا - ص - پیروز و یا کشته شده است و چون فرار کنی گویند: فرزند کنیز سیاهی فرار کرد، پس بنگر کدامیک را می‌پسندی؟ در پاسخ مادرش گفت:

گفت: من به کشوری که شیر در آن ذلیل و دربند شود، پانمی‌گذارم. پس فوراً به حجاز بازگشته، علت انصراف خود را ضمن اشعاری به خلیفه (ناصرالدین الله) نوشت.<sup>۸</sup>

او صاحب قصیده‌هایی معروف در مرثیه حضرت زهرا - سلام الله علیها - است که مطلعش چنین است:

مالعینی قد غاب عنها کراها

وعداها من عبیره ماعداها<sup>۹</sup>

قتاده برادران و عموهایی داشت که از هر یک نسلی باقی ماند. و نسل او نیز، از نه پسر ادامه پیدا می‌کند که «قتادگان» خوانده می‌شوند. از فرزندان او امیرحسن بن قتاده است که در سال ۶۲۳ هجری درگذشت. او پس از پدرش بر حکومت مکه دست یافت. در زمان حکومت او فتنه و آشوبی بین مردم مکه و کاروان عراق درگرفت که منجر به کشته شدن امیر کاروان گردید و شریف حسن بن قتاده، سر او را بر ناودان کعبه آویزان کرد، پس از خاموش شدن فتنه شریف حسن برای عذرخواهی به دربار خلافت فرستاد.

شد و در راه با آنان که به جانب مکه رهسپار بودند، برخورد نمود، بر آنان یورش برده و شکستشان داد و آنها، شکست خورده به مدینه بازگشتند.

نقیب تاج‌الدین ابو عبدالله جعفر بن محمد بن سعیدالحسنی که زبان بنی‌حسن در عراق است، در قصیده‌ای، این واقعه را ذکر کرده، ابونمی و کارهای نیکوی او را مدح می‌کند. چون ابونمی، نزد پدرش به مکه مراجعت کرد، در حکومت مکه او را شریک کرد، او هم همچنان در کنار پدرش و پس از او، حاکم بود تا آنکه در سن نودسالگی وفات یافت. او بارها برای جنگ با مصریان از مکه خارج شد و بر آنان ظفر یافت. شجاعت او چنان بود که همتایی در عصر خود نداشت. وی ۳۰ پسر داشت که از آن جمله‌اند، امیر ابوغیث بن ابی‌نمی که در سال ۷۱۴ هجری به دست برادرش حمیضه به قتل رسید، و امیر عطیفه که در مکه حکومت یافت، هم چنان که برادرش حمیضه نیز به حکومت رسیده و بعدها گرفتار و به اسارت به مصر برده شد و از اسارت به

خداوند ترا پاداش نیک دهد که چه خوب نصیحت کردی، آنگاه مادر را برگرداند و آن چنان جنگ نمایانی نمود که نظیرش شنیده نشده، تا آنکه پیروزی را به دست آورد.

پس از ابی‌سعد، حسن بن علی بن قتاده، پسرش نجم‌الدین محمد ابونمی ابن ابی‌سعد حاکم مکه شد و در سال ۷۰۱ هجری درگذشت. او در نهایت ذکاوت و شجاعت بود و در همان اوان جوانی با پدرش در حکومت مکه مشارکت داشت، بدینگونه که راجع بن قتاده در یکی از جنگهایش با برادرزاده خود - ابی‌سعد - از دایی‌های خود - بنی‌حسین - کمک خواست و آنان نیز در قالب هفتصد سوار به ریاست امیرعیسی ملقب به «حرون» که در زمان خود سوارکار بنی‌حسین بود، به کمک او شتافتند.

ابو‌سعد و پسرش ابونمی در ینبع، از خروج آنان اطلاع یافتند. ابوسعید فرزندش ابونمی را که در آن روز تقریباً ۱۷ سال داشت در طلب وی روانه ساخت و او از ینبع به جانب مکه خارج

حمیضه از اعراب گرد آورده بود به همراه اعراب طی، بر او شوریدند و سید حمیضه در آن روز، آن چنان جنگی کرد که همانندی برای آن شنیده نشده است.

از سید طالب دلنقدی حکایت می‌کنند که گفته است: من همواره وصف حمله‌های علی بن ابیطالب - ع - را می‌شنیدم، اما نمونه آن را در حمله حمیضه بالعیان مشاهده نمودم.

و نیز از جمله فرزندان او، سید عزالدین زیدالاصغر بن ابی‌نمی است که بر سواکن تسلط یافت که از آن جدّ مادریش، از طائفه بنی عمر بن حسن مثنی بود. آنگاه از آنجا رهسپار عراق شد. او قبل از تصرف سواکن نیز یک مرتبه به عراق رفته بود.

او زعامت آن دیار پاک را به عهده گرفت، زید مردی کریم و سخاوتمند و وجیه بوده و در حله وفات یافت و در آن مشهد شریف، در پشت نجف، مدفون شد. از وی فرزندی باقی نماند. و باز از جمله فرزندان ابونمی، ثمیله بن ابی‌نمی است که شاعری شجاع و دلاور

عراق گریخت و به سلطان الجاتیو، پسر ارغون پناهنده شد. وی او را بسیار گرامی داشت و سپاهی در اختیار او گذاشت که به همراه آن به مکه و سپس به شام و یا از ابتدا به سوی شام رود؛ چرا که او وعده داده بود که شام را برای او تسخیر کند و الجاتیو که شجاعت و دلاوری و همت بلندی را در او یافته بود، ده هزار اسب سوار را به فرماندهی امیر طالب دلنقدی افطسی، در خدمت او گماشت و آنان از بصره به سوی قطیف و به قصد شام حرکت کردند. حمیضه به امرای عرب از هر قومی پیام فرستاد و آنان نیز پاسخ مثبت دادند و این اهل شام را بسیار نگران و محزون کرد، پس به امیران طی و قوم آنان که از حیث جمعیت و ثروت در میان اعراب نظیری نداشتند، پناهنده و متوسل شدند و امیران آنان «آل فضل» بودند. در همین هنگام، الجاتیو درگذشت و رشیدالدین طیب وزیر او، به خاطر دشمنی که با امیر طالب فرمانده سپاه داشت، طی نامه‌ای از سپاه خواست که متفرق شوند، پس سپاه پراکنده شده و همه کسانی که سید

پولهای مسکوکی به نام سلطان ابوسعید، فراهم آورده بود، چون به عرفات رسیدند و هنگام ظهر شد و مردم آماده وقوف در عرفات شدند، مردانش اسلحه گرفتند و محمل سلطان ابوسعید را با پرچمهایش بر محمل مصری، مقدم داشتند و آن را بر کوه عرفات بالا بردند و بالاتر از محمل مصری برافراشتند.

این کار پس از انقراض دولت بنی عباس تا آن روز سابقه نداشت و مصریها نیز قادر به جلوگیری از این کار نبودند، پس به شریف رمیته پدر او متوسل شدند و او از بنی حسن و فرماندهان کمک خواست. اما آنان به خاطر مکانت و موقعیت احمد، فرزند رمیته و محبتی که به او داشتند و احسانهای همیشگی او، از این کار سرباز زدند. شریف احد دستور داد که با درهمهای مسکوک به نام ابوسعید معامله کنند و این کار در موسم از ترس او صورت گرفت. آنگاه همراه کاروان عراق نزد سلطان ابوسعید برگشت و او وی را بسیار بزرگ داشت و امر اعراب عراق را به وی واگذارند، پس دست به

بود. از جمله فرزندان وی محمد بن حازم بن شمیله که سوارکاری دلاور و تنومند بود، مادرش دختر حمیضة بن ابی نمی است، او به عراق آمد و به جانب تبریز رفت و با سلطان اویس بن شیخ حسن ملاقات کرد، سلطان او را گرمی داشت و انعام کرد، سپس به حجاز برگشت و در آنجا وفات یافت. یکی دیگر از فرزندان او ابی نمی رمیته است، که نامش منجد و کنیه اش ابی عراده، ملقب به اسدالدین بود. او مدتی طولانی بر مکه، حکومت کرد و امارت مکه در اولاد او موروثی شد و او چندین فرزند داشت. از آن جمله شریف شهابالدین ابوسلیمان احد بن رمیته که در زمان حیات پدرش به عراق آمد و نزد سلطان ابوسعید پسر الجاتبو رفت که مورد اکرام او واقع شد و مدتی نزد او بماند.

سپس همراه کاروان حج به راه افتاد. در آن سال وزیر غیاثالدین محمد بن رشید و جمعی از معاریف عراق و زمامداران کتسور به حج آمدند. شهابالدین احد، مردان و سلاحها و

در خانواده «شریف‌ها» بود، تا آنکه در سال ۸۲۷ هجری سید علی بن عنان بن مغماس بن رمیثه حسنی از جانب برسابای پادشاه مصر، عهده‌دار حکومت مکه شد. سید علی همراه با سپاهیان منصور اشرافی از مصر به سوی مکه آمد و بدون خونریزی بر آن تسلط یافت و در حالیکه خلعت حکومت بر تن داشت، هفت بار دور کعبه طواف کرد، در حالی که مرد و زن در زمزم، ثنا و دعای او می‌گفت. پس از فراغت از نماز طواف، فرمان حکومت و ولایت او در پای زمزم قرائت شد.

پس از او در سال ۸۲۸ هجری، حسن بن عجلان به حکومت رسید، و در سال ۸۲۹ هجری در مصر وفات یافت. او از صاحبان علم و فضیلت بود و پس از او پسرش برکات بن حسن - که او نیز مردی دانا و دانشمند بود - حکومت را به عهده گرفت. حکومت این خاندان حسنی در مکه هم‌چنان ادامه یافت تا حرکت وهابیت در نجد به وجود آمد و تمام کوشش و تلاش خود را برای تسلط بر حرمین و حجاز بطور کلی، به کار برد

غارت و کشتار فراوانی میان آنان زد، پیروانش فزونی یافت و مقام و شوکتش بالا گرفت و در حله اقامت کرده در حالی که فرمانش نافذ و یاران بسیار داشت، تا آنکه سلطان ابوسعید درگذشت. در پی آن شریف احد، حاکم حله، امیر علی بن امیر طالب دلنقدی حسینی افطسی را از آنجا بیرون راند و خود بر شهر و اطراف آن حاکم و به جمع‌آوری اموال پرداخت. در زمان او ظلم و ستم رواج بسیار یافت.<sup>۱۰</sup>

سپس ابوسعید بن علی بن قتاده حسنی، حکومت مکه را به دست گرفت تا آنکه در سال ۶۵۱ هجری به قتل رسید.

جماز بن حسن بن قتاده که به یاری ملک ناصر، حاکم مصر حکومت مکه را به دست گرفت و پس از وی، راحج ابن قتاده این منصب را یافت و جماز را بدون جنگ از مکه بیرون کرد و سپس پسرش غانم بن راحج این منصب را عهده‌دار شد و از سال ۶۵۶ هجری اولاد حسن بن قتاده این منصب را عهده‌دار شدند، هم‌چنان حکومت مکه



عنوان امام‌المسلمین می‌یابد و طرف دوم به نام «امام‌الدعوه» موسوم می‌گردد، و این چنین، این حرکت منفور و ناخجسته در تاریخ پرمجد اسلام و ملل مسلمان آغاز می‌شود که هنوز هم، مسلمانان از جنایت و مصیبت‌های دردناک آن رنج می‌برند. چون این توافق و پیمان بین طرف اول محمد بن سعود با طرف دوم محمد بن عبدالوهاب قرقوزی در مبارزه با شریعت جاودان اسلام تحقق یافت، این اتفاق نامیمون، کارش به ساختن مذهب جدیدی انجامید که ارکان و پایه‌هایش بر خیانت و جنایت و بر زمین ریختن خونهای پاک و غارت اموال و از بین بردن آثار اسلامی استوار است. تمام این اعمال برای حفظ منافع استعمار و ساختن جامعه و ملّتی بود که هرج و مرج و درگیری و فقر و کفر و جهل و رکود بر آن حکم فرماست.

قرنها و سالها سپری می‌شد و حرمین شریفین و سرزمین مقدس حجاز جایگاه با عظمت و عالی و مقدّس خود را داشت، تا اینکه عوامل خارجی و

با استعمار و مزدورانش هم‌پیمان گردید و به کمک «جون فیلی» که ابتدا به نام «محمد بن عبدالله فیلی» و سپس به نام «حاج شیخ عبدالله فیلی» خوانده شد، پیمانها و قراردادهایی با استعمار بست که نتیجه آن، هم‌پیمانی دو طرف بر سوداگری با مذاهب و از بین بردن آن بود، چنین اتفاق کردند که:

طرف اول - محمد بن مسعود و فرزندانش مادام العمر امیرالمؤمنین و حاکم باشند.

طرف دوم - محمد بن عبدالوهاب و ذریه‌اش تسلط مذهبی داشته باشند.

یعنی حکم تکفیر و قتل هر کسی که بر طریق آنها سیر نکند و در جنگها با آنها همراهی ننماید و یا اموال و دارایی‌های خود را در اختیار قرار ندهد، با آنها باشد و بتواند کسانی را که دعوت آنها را رد کرده باشند بکشند و بر اموال و دارائیه‌ها و امکانات آنان استیلا یافته و آثارشان را از بین ببرند. معامله و قرارداد این چنین تمام می‌شود و حرکت پلید استعماری آغاز می‌گردد. طرف اول محمد بن آل مرد خامی

غارت و چپاول و خونریزی و تجاوز و ظلم و ستم، به میهن اسلامی بازگشت و تمام ارزشهای زندگی، از جامعه رخت بر بست، گویا که اصلاً اسلامی در شبه جزیره عربستان ظاهر نشده و هیچ اثر کمالی را بر آن خاک و بر دلها و افکار فرزندان آن به وجود نیاورده است.

اشراف حسنی نزدیک به نه قرن در حجاز حکم راندند و حرمین شریفین را از هر نوع تجاوز و دست درازی محافظت نمودند، لیکن استعمار حکومت را از دست آنان گرفت و سرزمین مقدس را به دست کسانی سپرد که از شرافت و ارزشهای انسانی به دور بودند.

جریانهای استعماری چنان بر این سرزمین یورش بردند که سگان کشتی حکومت اسلامی به دست بیگانگان افتاد و این سرزمین مقدس از چنگ مسلمانان و عالمان و فقیهان به درآمد. تیرگی و ظلمت به سرعت سراسر جامعه اسلامی را فراگرفت، به خصوص در شبه جزیره عربستان به اوج خود رسید. بگونه‌ای که چند سالی پیش نگذشت که تمام ارزشها و فضیلتهایی که اسلام برای جامعه مسلمین به ارمغان آورده بود دستخوش اضمحلال و گسیختگی گردید، تعالیم اسلام و احکام قرآن که مایه قوام جامعه و استحکام روابط است فراموش شد. کشتار و

## پاورقى ها:

- ١ - الاصابة ٢/٤٥١ - الاستيعاب ٣/١٥٣ - جمهرة النسب العرب /١١٣ - الكامل فى التاريخ ١١٣/٢٢٩ .
- ٢ - اسدالغاية ٣/٣٥٨ .
- ٣ - الاصابة ٣/٤٢٦ - المنتقى فى اخبار ام القرى /١٥٨ - الاصابة ٣/١٥٣ .
- ٤ - اعيان الشيعة ١٨/١٠٥ - تاريخ طبرى ١٣/٢٤ - جمهرة النسب العرب ٢٠ و ٧٠ - تنقيح المقال ٢/١٧٦ .
- ٥ - الاستيعاب ١/٢٩٤ - الاصابة ١/٢٧٨ - اعيان الشيعة ٤/٣٠٥ - تاريخ بغداد ١/١٥٩ - الجرح و التعديل ٣/٧٤ - جمهرة النسب العرب /٣٦٠ .
- ٦ - الدرجات الرفيعة /١٥١ - اصحاب و رواة امير المؤمنين - ع - نسخة خطى - الاستيعاب ٣/٢٧٥ - اسدالغاية ٤٠/١٥٧ .
- ٧ - معجم الاوباء ٦/٩٧ .
- ٨ - عمدة الطالب /١٤١ - المجالس السفية ٥/١٠١ - شذرات الذهب ٥/٧٦ . الكامل فى التاريخ ١٢/٧٩ - النجوم الزاهرة ٦/٢٠٢ - البدايه و النهايه ١٣/٤١ - المنتقى من اخبار ام القرى /٢١٤ .
- ٩ - فاطمة الزهراء /١٢١ - (قصيده /٧٢ بيت دارد).
- ١٠ - عمدة الطالب /١٤٦ .

